



## در جستجوی زمان از دست رفته!

آمار نشان می‌دهد حدود ۲۰ درصد از زوج‌های ایرانی با مشکل ناباروری مواجه هستند. ناباروری وقتی رخ می‌دهد که یک زوج پس از گذشت یک سال از ازدواج بدون پیشگیری باردار نشوند. دلایل زیادی برای ناباروری زنان و مردان وجود دارد؛ از اعتیاد به موادمخدر و مصرف سیگار و بیماری‌های مختلف گرفته تا عوامل محیطی و افزایش وزن. اما پژوهش‌های چند سال اخیر نشان داده افزایش سن ازدواج مهمترین دلیل به تعویق افتادن بارداری تا اواخر دوران باروری زنان است. بعضی از زوج‌های جوان که بالای ۳۰ سال زندگی مشترک را شروع می‌کنند؛ با این هدف که اول زندگی و درآمد خود را سرو سامانی می‌دهند و بعد برای فرزندآوری اقدام می‌کنند، بارداری را تا ۴۰ سالگی به تعویق می‌اندازند. این در حالی است که به عقیده پزشکان متخصص زنان و زایمان سال‌های طلایی باروری زن سپری می‌شود و دیگر راه برگشتی وجود ندارد. تحقیقات نشان می‌دهد سن زنان مهمترین فاکتور برای باروری است، به همین دلیل بهترین سن برای باردار شدن از ۲۰ تا ۳۵ سالگی است. رحم زنان بعد از ۳۵ سالگی تخمک کمتر و بی کیفیت‌تری تولید می‌کند. البته افزایش سن در مردان هم تأثیر زیادی در ناباروری دارد. تحقیقات نشان داده است در مردان نیز با افزایش سن، کاهش کیفیت اسپرم اتفاق می‌افتد. پزشکان متخصص معتقدند مردان مسن نه تنها در معرض خطر ناباروری هستند، بلکه ممکن است مشکلات ژنتیکی را نیز به فرزندان خود منتقل کنند. بر این اساس ترکیبی از سن زنان و مردان می‌تواند خطر نقص و بیماری‌های ژنتیکی هنگام تولد را مشخص کند. برای مثال خطر ابتلای جنین به سندرم داون با افزایش سن خانم‌ها، بیشتر می‌شود. البته بارداری‌های سالم و زایمان‌های موفق زیادی در سن بالای ۴۰ سالگی هم انجام شده، اما تحقیقات پزشکی نشان می‌دهد بارداری در سن بالا می‌تواند برای مادر و جنین خطرناک باشد.

### • سقط جنین

با اینکه زنان در سن بالای ۴۰ سال هم باردار می‌شوند، اما پزشکان معتقدند احتمال سقط جنین در زنانی که در ۴۰ سالگی باردار می‌شوند، بیشتر است. تحقیقات نشان می‌دهد سقط جنین در زنانی که بالای ۴۰ سالگی باردار شده‌اند در سه ماهه اول بارداری رخ می‌دهد و ناهنجاری‌های کروموزومی نیز به افزایش این احتمال کمک می‌کند.

### - اختلالات کروموزومی

افزایش اختلالات کروموزومی؛ بخصوص سندروم داون با افزایش سن مادر ایجاد می‌شود. همچنین امکان بروز بیماری‌های ژنتیکی در سن بالای پدر نیز وجود دارد.

### • به خطر افتادن سلامت مادر

زنانی که در سن بالای ۴۰ سال باردار می‌شوند بیش از زنان دیگر با احتمال ابتلا به دیابت و فشار خون روبه‌رو می‌شوند. فشار خون بالا و دیابت در دوران بارداری سلامت مادر و جنین را به خطر می‌اندازد، همچنین احتمال مسمومیت بارداری و نارسایی کلیوی و کبد چرب بارداری نیز افزایش می‌یابد.

### • مرگ جنین

با بالا رفتن سن مادر احتمال مرگ‌ومیر جنین بالا می‌رود و ممکن است سلامت جنین به دلیل خونریزی جفت، مشکلات خونریزی مکرر، چندهقلوزایی، خرابی‌های زودرس و عوارض نارسایی جنین، به خطر افتد.



## جالش‌های فراروی زوج‌های نابارور

# وقتی فرزند «دیر» می‌آید

سالن انتظار اینجا با هر بیمارستان و مرکز درمانی دیگر فرق می‌کند. اینجا زنان و مردانی به انتظار نشسته‌اند که چشم‌های‌شان از امید و آرزو برق می‌زند و دل‌شان خوش است به پایانی بی‌نظیر که با گریه همراه است. یک گریه شیرین با صدایی که همیشه در یادشان ثبت می‌شود. اینجا مادر و پدرهایی نشسته‌اند که حالا هر لحظه و ثانیه و دقیقه و ساعت و روز و ماه را می‌شمارند تا به خط پایان برسند؛ خط پایانی که تازه شروع دیگری است. شروع عشق آدمیزادی، مادری و پدری کردن برای کسی که از جان شیرین تر است. اینجا سالن انتظار یک کلینیک درمان ناباروری است.

### گزارش

وقتی آی.وی.اف را انجام دادیم خیلی‌ها ما را ناامید کردند و گفتند که دیگر کارتان درآمده است و هر چند وقت یک‌بار باید این کار را انجام دهید. هیچکس با یک بار آی.وی.اف باردار نمی‌شود، اما انگار همه چیز دست به دست هم داده بود که من مادر این دوقلوی زیبا باشم. همان بار اول که آی.وی.اف انجام دادم باردار شدم. روزی که پزشکم به من گفت جنین‌ها دوقلوی همسان هستند، از هیجان و خوشحالی جیغ می‌کشیدم و گریه می‌کردم. باورم نمی‌شد به آرزویم برسم. همیشه دوست داشتم فرزندانم دوقلو باشند. دختر و پسر هم فرق نمی‌کرد. حالا برسام و مهرسام سه ساله هستند، از وقتی به زندگی ما آمده‌اند، دنیای ما پر از شور و امید شده است. حال من و همسرم خیلی خوب است. همسرم همیشه می‌گوید اگر از اول می‌دانستم بچه‌های‌مان اینقدر خواستنی و شیرین می‌شوند به هیچ‌وجه آن چندسال اول زندگی را از دست نمی‌دادم.»

### راه بی‌بازگشت

ناهدید ۳۷ ساله است، ۱۰ سال است که ازدواج کرده بعد از دو سال پیشگیری از بارداری از ۲۹ سالگی برای بارداری تلاش کرد، اما مسیر را اشتباه رفت. او به جای اینکه مثل بیشتر زوج‌های نابارور به کلینیک‌های معتبر پزشکی مراجعه کند به توصیه مادرش و شوهر و مادرشوهرش راهی خانه دعانویس می‌شود تا خیلی سریع پسر تپش را در آغوش بگیرد: «اگر از همان روز اول مسیر اشتباه را انتخاب نمی‌کردم، حالا بچه داشتم و به جای درگیری با افسردگی و بیماری‌های مختلف سرگرم پسرم بودم.» ناهدید برای بچه‌دار شدن به یکی از دعانویس‌های شهر قزوین مراجعه می‌کند: «من قبلاً دعا گرفته بودم. فال هم می‌گرفتم. برای من این چیزها اصلاً عجیب نبود. از بچگی مادرم دعا می‌گرفت و همه مادیات محافظ به گردن داشتیم و هر چند وقت یک‌بار برای مان‌چله‌بری می‌کردند و... برای همین با این داستان آشنا بودم. وقتی به خواهرشوهر و مادرشوهرم گفتم برای بارداری مشکل دارم گفتند مبادا خودت را درگیر این کلینیک‌های ناباروری و پول‌هایت را خرج قرص و شربت کنی. اینها فقط به فکر پول هستند و چند سال معطل می‌کنند و بعد از چند سال هم هیچ نتیجه‌ای نمی‌گیری. خواهرشوهرم به من گفت مادرشوهرش یک دعانویس مشهور می‌شناسد که خیلی سخت و دیر وقت می‌دهد اما من برای تو وقت می‌گیرم و بالاخره یک روز دور از چشم شوهرم با خواهرشوهر و مادرشوهرم از اسلامشهر به قزوین رفتیم. دعانویس تا من را دید گفت تو مشکلی نداری. فقط در چشم دیگران بزرگ شده‌ای و دیگران به زندگی تو حسادت می‌کنند و چند زن شوهرت را طلسم و جادو کرده‌اند که روی بچه‌دار شدن او تأثیر گذاشته و به همین دلیل باردار نمی‌شوی. یک چیزهایی روی چند کاغذ کوچک نوشت و گفت اینها را باید به کمر شوهرت ببندی. یک پودر و چند عدد

قرص صورتی هم به من داد که باید در آب یا غذا حل می‌کردم و با شوهرم با هم می‌خوردم. به من گفت بر اثر این داروها و باطل سحری که انجام داده حتماً بعد از شش تا یک سال بارداری می‌شوم. با اینکه شوهرم با این کارها خیلی مخالف بود اما وقتی اصرار من و خواهرش را دید آن نوشته‌ها را به کمر بند شلوارش بست و با اکراه غذا و آبهایی که در آن پودر می‌ریختم می‌خورد. اما نه آن نوشته‌ها اثر کرد، نه آن قرص‌های صورتی و پودر عجیب و غریب؛ چون بعد از یک سال هیچ خبری از بارداری نبود: «هر بار آزمایش می‌دادم دکتر می‌گفت هیچ نشانه‌ای از افزایش هورمون بارداری در شما دیده نمی‌شود. دکتر همیشه به من چند کلینیک درمان ناباروری معرفی می‌کرد و می‌گفت تا زمانی که فرصت بارداری داری بهتر است به این مراکز بروی و برای درمان اقدام کنی. اما من هیچ وقت نمی‌توانستم به او بگویم منتظر هستم که دعای جادوی سحر و طلسم اثر کند و...» ناهدید سه سال از زمان طلایی بارداری را صرف باطل شدن طلسم و خوردن داروهای عجیب و غریب کرد: «شوهرم می‌گفت ما که مشکل مالی نداریم. خرج و مخارج این کلینیک‌ها هر چقدر باشد می‌پردازم اما من می‌ترسیدم که مبادا مشکل از من باشد و او من را طلاق دهد. با اینکه دیگر هیچ میدی به دعا و جادو نداشتم اما همچنان منتظر بودم و می‌گفتم من جواب می‌گیرم، اما هیچ جوابی هم نمی‌گرفتم.» اصرار در استفاده از پودرها و داروهای ناشناخته و ترس و استرسی که از بچه‌دار شدن و عیب و ایراد داشتن تحمل می‌کرد، ناهدید را به زنی افسرده و غمگین تبدیل کرد: «وقتی به اصرار شوهرم به کلینیک درمان ناباروری رفتیم دکتر به من گفت مشکل شما خیلی هم جدی و حاد نبوده و با چند داروی ساده می‌توانستیم باردار شویم. اما مشکل اینجا بود که من زمان مناسب برای باروری را از دست داده بودم. دکتر گفت اگر همان روزهای اول به مرکز پزشکی معتبر و علمی مراجعه می‌کردم حتماً باردار می‌شدم. البته با اینکه زمان زیادی را از دست داده‌ام اما معتقدند هنوز هم می‌توانم باردار شوم. اما من حالا یک زن ۴۵ ساله هستم و همسرم ۵۲ ساله است. واقعاً نمی‌دانم در این سن بچه‌دار شدن درست است یا نه. همسرم که راضی است. می‌گوید بچه به ما امید زندگی می‌دهد و خدا را چه دیدی شاید به خاطر بچه صد سال عمر کردیم. فعلاً دوره‌های روانشناسی و مشاوره را پشت سر می‌گذاریم تا برای بچه‌دار شدن آماده شویم. البته من هنوز خیلی نگرانم و نمی‌دانم در این سن و سال می‌توانم بارداری سالم و زایمان موفق داشته باشم یا نه. دورانی که توانش را داشتم با روش‌های اشتباه و دعا و جادو خراب کردم. وقتی دکترها به من می‌گویند چرا اینقدر دیر اقدام کردی خجالت می‌کشم بگویم پودر می‌خوردم و وردهای عجیب می‌خواندم و هر یک ماه یک‌بار روی سر خودم و شوهرم نمک و سرکه می‌ریختم و ... واقعا هم خجالت دارم.»

### فعلاً زود است

مینا حالا دو فرزند دوقلو دارد. دو پسر سه ساله زیبا، سالم و پرنرزی: «دنیای من عوض شده است. هیچ وقت فکر نمی‌کردم این روزها را به چشم ببینم. حالا روزهای من با صدای خنده و شادی و گاهی دعای پسرهایم پر شده و شب‌ها وقتی به صورت‌شان نگاه می‌کنم که چقدر آرام خوابیده‌اند، قلمم آرام می‌گیرد؛ قلبی که یک روز پر از غم و دلشوره بود حالا آرام آرام است.» مینا مهندس کامپیوتر است و در یک شرکت خصوصی کار می‌کند. همسر مینا هم در یک آژانس هواپیمایی مشغول به کار است: «وقتی ازدواج کردیم، من ۳۵ ساله بودم و همسرم ۴۰ ساله. یکی دو سال به خودمان زمان دادیم تا همدیگر را بیشتر درک کنیم. همسرم می‌گفت باید همدیگر را بهتر بشناسیم و بعد بچه‌دار شویم اما راستش بیشتر بهانه می‌آورد. می‌گفت بچه دست‌وپاگیر است و نمی‌توانیم زندگی کنیم. بچه‌دار شویم باید در خدمت بچه باشیم و دیگر نمی‌توانیم از زندگی لذت ببریم. من هم حرف‌هایش را قبول می‌کردم. به خودم می‌گفتم بالاخره یک روز از تنهایی و سکوت خانه دلگیر می‌شود و دلش بچه می‌خواهد.» مینا برعکس همسرش عاشق بچه بود اما وقتی با مخالفت همسرش برای بچه‌دار شدن مواجه شد، ناسازگاری نکرد: «من عاشق بچه هستم. بچه پر از شور زندگی است. شنیدن صدای خنده بچه‌ها از صد قرص ضدافسردگی بهتر است. اما وقتی مخالفت همسرم را دیدم حرفی نزد. من همیشه امیدوار بودم که یک روز خسته می‌شود. البته از یک طرف هم می‌ترسیدم زمان طلایی بچه‌دار شدن را از دست بدهم. من در سن بالا ازدواج کرده بودم و می‌دانستم بهترین زمان باروری زنان تا ۳۵ سالگی است و من کم‌کم داشتم وارد ۳۷ سالگی می‌شدم.» اما امیدواری و صبر مینا درست در شب تولد ۳۸ سالگی‌اش جواب داد. وقتی مینا شمع‌های تولدش را فوت می‌کرد و در دلش آرزو می‌کرد سه سال آینده مادر شود: «هیچ وقت آن شب را فراموش نمی‌کنم. همسرم به من گفت بهتر استم به بچه‌دار شدن فکر کنیم. به من گفت در این چند سال به این نتیجه رسیدم که زندگی کنار تو خیلی خوب است و دوست دارم با تو خانواده بزرگتری بسازم. من در ۳۸ سالگی برای بچه‌دار شدن هیجان زیادی داشتم، اما تا ۳۹ سالگی باردار نشدم و وقتی به پزشک متخصص زنان مراجعه کردم بعد از چند آزمایش به من گفتند به دلیل بالا رفتن سن، «اختلال تخمک‌گذاری» دارم. چند ماه تحت درمان بودم اما پزشکم به من گفت برای اینکه بیشتر از این وقت از دست ندهم بهتر است به کلینیک درمان ناباروری مراجعه کنم و (IVF) انجام دهم. اسم آی.وی.اف برابرم خیلی سنگین بود. فکر می‌کردم چه عمل جراحی بزرگی باید انجام دهم اما وقتی به مرکز درمان رفتم پزشک متخصص به من توضیح داد یک جراحی خیلی ساده است و در یک جلسه کوتاه انجام می‌شود.

### عیب از هیچکس نیست

گاهی وقت‌ها هم بحث آبرو و رسوایی به میان می‌آید. اینکه مبدا عیب از فرزند ما باشد و نزد دوست و آشنا بی‌آبرو شویم. همین ترس از بدنامی ۱۳ سال دامن پرستو را گرفت، وقتی مادرشوهرش اجازه نمی‌داد شوهرش با او به مرکز درمان ناباروری برود: «من ۲۲ ساله بودم که ازدواج کردم. همسرم هم ۲۸ ساله بود. بعد از یک سال که باردار نشدم به پیشنهاد مادرم به پزشک زنان و زایمان مراجعه کردم. پزشک آزمایش‌های لازم را انجام داد و گفت هیچ مشکلی برای باردار شدن ندارم و همسرم هم باید آزمایش دهد. وقتی به شوهرم گفتم باید آزمایش بدهد اصلاً مخالفت نکرد، اما مادرشوهرم وقتی متوجه شد که همسرم قرار است آزمایش بدهد با من دعوا کرد و گفت پسر من هیچ عیب و ایرادی ندارد و همه اعضای خانواده ما سالم هستند و تو می‌خواهی آبروی ما را ببری. همان شب یک ماجرای عجیبی راه انداخت و قلبش را گرفت و راهی بیمارستان شد به شوهرم هم گفت شیرم را حالت نمی‌کنم؛ اگر بروی و آزمایش بدهی، این زن می‌خواهد ما را بی‌آبرو کند. مگر بی‌آبرویی به این چیزهاست. چه کسی گفته همیشه عیب و ایراد از زنان است و این ما هستیم که مشکل داریم و باردار نمی‌شویم.» اما همین قلب دردها و غش کردن‌ها و از حال رفتن‌ها ۱۳ سال طول کشید. یعنی هیچکس باورش نمی‌شود ۱۳ سال این داستان ادامه داشته باشد. با این اوصاف پرستو بعد از ۱۳ سال بالاخره موفق می‌شود همسرش را به کلینیک درمان ناباروری ببرد: «۱۳ سال مثل برق و باد گذشت. بهترین زمانی که می‌توانستم مادر باشم و مادری کنم را از دست دادم فقط به دلیل ترس از حرف مردم. مگر حرف مردم چه تأثیری در زندگی من دارد. حرف مردم عمر رفته من را برمی‌گرداند. تازه ما که مشکل خاص و بزرگی نداریم. مشکل همسرم خیلی جزئی و کوچک بود. بعد از یک آزمایش ساده پزشک چند دارو تجویز کرد و بعد از ۹ ماه من باردار شدم. دکتر خیلی متعجب بود. می‌گفت چطور این مشکل کوچک را این همه سال درمان نکردید و منتظر قضا و قدر ماندید؟ وقتی گفتم از ترس عیب و ایراد داشتن به اینجا رسیده‌ایم باور نمی‌کرد که هنوز هم این بحث‌ها مطرح می‌شود و هنوز هم از ترس آبرو چه زندگی‌هایی که حرام نمی‌شود.» اما حالا دوران شادی پرستو از راه رسیده است. او در ماه پنجم بارداری است و فرزند او پسر است: «خیلی دوست داشتم دختردار شوم. با همسرم به توافق رسیده‌ایم بعد از اینکه پسرم یک ساله شد فرزند دوم را هم بیاوریم. پزشکم می‌گوید هیچ مشکلی برای بارداری دوم ندارم و بعد از یک سال دوباره می‌توانم باردار شوم.» چشمان پرستو برق می‌زند. برای بررسی و ماهانه آمده، حال پسرش خوب است، اسمش را گذاشته امید: «اسم دخترم هم آرزوست. امید که بیاید آرزو هم می‌آید.»